



نگاهی به نقش تاریخی دکتر مصدق در طول دو سال و چهار ماه حکومت پر تلاطم‌اش، به خوبی روشن می‌کند که در تمامی دورانی که صدای گرم او برای دفاع از حقوق ملت ایران طنین می‌انداخت؛ کلمه‌ای خارج از این پنج موضوع؛ **نفت، موازنه‌ی منفی، سیاست مالی، آبادانی و حاکمیت ملی** بر زبان نراند. بدون تردید آن چه که موجب جاودانه‌گی مصدق شد، نه سیاست موازنه‌ی منفی بود و نه ملی کردن نفت و نه سیاست‌های مالی و عمرانی وی، بلکه فداکاری و از جان گذشته‌گی مصدق، در مبارزه جهت پاره کردن بندهای اسارتی بود که بر

مصدق؛ حاکمیت ملی و دموکراسی

خود را برای خدمت به مملکت بیش‌تر آماده و مجهز دیدم.»^۱
مصدق در راه هموار کردن حاکمیت ملی در مرتبه‌ی اول به دموکراسی نظر داشت که از نظر وی این دموکراسی دارای دو صورت داخلی و خارجی بود. سیاست داخلی مصدق عبارت بود از برقراری اصول مشروطیت و آزادی. در سیاست خارجی مصدق باور داشت که باید سیاست موازنه‌ی منفی را پی‌گیری نماید. علاوه بر این، مصدق بر دو اصل دیگر نیز معتقد بود. و باور داشت که بدون این دو اصل نمی‌توان حاکمیت ملی را در جامعه برقرار کرد. دو اصل موردنظر مصدق، آن چنان که بارها به آن اشاره کرده بود: «اسلامیت و ایرانیت» بود.

این **باورها** که براساس نظریه‌ی حاکمیت ملی دکتر مصدق استوار هستند دارای دو جنبه‌ی داخلی و خارجی می‌باشند. بنابراین: آزادی،

اجتماعی و یا رئیس دولت در برابر مسایل سیاسی قرار می‌گرفت، بسیار خردورزانه و منطقی با مسایل پیرامونش رو به رو می‌شد. تفکراتش ناشی از تجربیات بسیار طولانی بود که در طول زندگی با آن‌ها انس گرفته و به آن‌ها پای‌بند بود. در تأیید این سخن باید به نقل قول مصدق در کتاب خاطراتش اشاره کرد که مادرش به او نصیحت می‌کند و این نصیحت مادرانه همواره در مسیر زندگی همراه مصدق است. در کتاب خاطرات مصدق از قول مادرش چنین آمده است: «**چون می‌دانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدایدی است که در راه مردم تحمل می‌کنند**» و آن گاه دکتر می‌گوید: «آن قدر در من تاثیر نمود که برنامه‌ی زندگی‌ام قرار دادم و از آن به بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم

دست و پای این ملت مظلوم بسته بودند. نتیجه این که مصدق زندگی‌اش را وقف ایجاد حاکمیت ملی ایران کرد، اما افسوس که استعمار جهانی به کمک کارگزاران داخلی‌اش تمام آن چه را که او تئیده بود، پاره کرد.

دکتر مصدق در میان متفکران و سیاست‌مداران گذشته‌ی ایران این برتری را داشت که توانسته بود، اندیشه‌ی حاکمیت ملی را در عمل پیاده کند. مصدق تنها سیاست‌مدار و متفکر منفرد نیست که این اندیشه را به طور انفرادی و مجرد که فقط برای کتابخانه‌ها و محافل علمی مفید باشد به بحث بگذارد، بلکه در عمل هم توانسته است اندیشه‌ی خود را پیاده نماید. مصدق متأسفانه هرگز اندیشه و عقاید سیاسی خود را در کتاب خاصی با قلم خودش تدوین نکرد. وقتی در شکل یک سیاست‌مدار، یا یک نماینده مجلس، با یک منتقد

تعیین کننده سرنوشت خود باشد و از قید هرگونه سلطه رهایی یابد.^۱ دکتر مصدق تمام هم و غم خویش را در راه خدمت به وطن و ملت مصروف می‌داشت. او با شهامت می‌گوید: «جز شوق خدمت‌گزاری و عشق به عظمت و آزادی و سربلندی کشور و اطاعت محض در برابر خواسته‌های ملتی که منبع این مجاهدات و افتخارات و فداکاری‌هاست، چه چیز می‌تواند در این حالت نقاقت و ناخوشی و خستگی و

تعمیر و بازسازی قصرهای سلطنتی می‌بینیم. و هنگامی که لایحه‌ی تعمیر کاخ‌های سلطنتی را به مجلس آوردند، مصدق در مخالفت با آن و پای‌مال شدن حقوق ملت می‌گوید: «عقیده‌ام این است که شاه مملکت یا وزیر مملکت یا رئیس الوزراء مملکت، اگر در یک اتاق بنشینند که سقفش چکه بکند و خیلی هم تزئینات نداشته باشد، ولی ملت شکمشان سیر باشد و مردم وضعشان خوب باشد و راحت باشند،

استقلال، اسلامیت و ایرانیت در مجموع نظریه‌ی «حاکمیت ملی» دکتر مصدق و اساس فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی وی را تشکیل می‌دادند.

در نتیجه، همین باورهای ملی‌گرایانه بود که مصدق را از سایر اندیشمندان سیاسی و خردورزان معاصر متمایز می‌کرد. بسیاری از دشمنان دکتر مصدق در جبهه‌های داخلی و خارجی او را مورد سخت‌ترین انتقادهای غیر عملی و غیر علمی قرار می‌دادند که وی پیشرفت جامعه‌ی سستی ایران را می‌خواهد در گرو تقلید از ساختار ظاهری تمدن غرب قرار دهد. مصدق اعتقاد داشت آن چه غرب را ساخت و آن را در مسیر پیشرفت انداخت مسایل ظاهری و تقلید نبود. بلکه تبدیل نظام استبدادی و حاکمیت فردی به دولت دموکراتیک و حاکمیت ملی و نقش ملت در تمام سطوح زندگی و سرنوشت خود بود. غرب در گذار از این مسیر بود که توانست به ترقی و شکوفایی علمی برسد و راه پیشرفت و در نتیجه توسعه و در پی آن توسعه‌ی پایدار را هموار کند.

این باور را باید با یقین پذیرفت که هیچ کس حاکمیت ملی و آزادی را در سینی زرین به ملتی تقدیم نخواهد کرد. حاکمیت ملی، استقلال و آزادی به خواست و اراده هر ملتی بر می‌گردد. مصدق به این اصل اسلامی به شدت معتقد بود که: «ان الله لا یغیروا بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم» مصدق حتی قبل از نخست‌وزیری نیز در راه تحقق حاکمیت ملی ایران تلاش می‌کرد و بارها این مساله را از تریبون‌های مختلف و در مخالفت با سلطنت رضاشاه و مخالفت با قرارداد سال ۱۹۱۹ میلادی و لایحه‌های مختلفی چون ایجاد راه‌آهن و یا



تأثر، مرا به ادامه‌ی این راه پر مسؤلیت و پر مشقت ترغیب و تحریص کند؟^۲ برای شخصیتی مانند دکتر مصدق، اصل مردم بودند و تفکر عمومی و لاغیر. در این راه معتقد بود که: حتی اگر مجلس و شاه نیز سد حاکمیت ملی باشند. اعتباری ندارند. در مورد قانون نیز می‌گفت که قانون را برای مملکت می‌خواهیم. اگر قانون خلاف

بہتر است و افتخارات آن بیش‌تر.^۲ تگاهی ژرف‌تر به سخن‌رانی‌ها و گفته‌های دکتر مصدق به مناسبت‌های مختلف، بهترین گواه این ادعا است که او تنها به نیروی خلق اتکاء داشت و تنها آرزویش این بود که در کوتاه‌ترین مدت آگاهی و خودآگاهی ملی را به درجه‌ای از رشد برساند که ملت بتواند خود

مصلحت مملکت باشد آن را زیر پای می‌گذاریم. هم چنان که در ۱۴ مهر ۱۳۳۰ وقتی می‌خواست درباره اخراج کارشناسان انگلیسی از مناطق نفت‌خیز توضیحاتی به مجلس بدهد و مخالفان مانع صحبت وی می‌شدند، از مجلس بیرون آمده و در مقابل جمعیت فراوانی که در مقابل مجلس اجتماع کرده بودند گفت: «ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن پرست که این‌جا جمع شده‌اید، مجلس هستید و آن‌جا که یک عده مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست.»^۵

مصدق همواره سعی در آگاه کردن مردم، شخصیت بخشیدن به آن‌ها، احترام گذاشتن به اعتقاداتشان و تشویق آن‌ها به پی‌گیری منافع و مصالح اجتماعی و تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی به دست خودشان داشت. مصدق اعتقاد داشت ملتی که قرن‌ها زیر سلطه‌ی بی‌رحمانه‌ی استبداد می‌زیسته و به بنده و برده بودن و اطاعت کردن از حاکمان و

فرمان رویان دیکتاتور عادت کرده است، همواره خود را اسیر تقدیر و سرنوشتی می‌بیند که برایش تعیین کرده‌اند و به علت ناآگاهی‌هایش به او قبولانده‌اند که همیشه برده باشد و از هیئت‌های حاکمه‌ی فرمایشی و مادام‌العمری تبعیت کند.

ملت را باید به بازی گرفت و به او شخصیت بخشید تا روال قراردادهای اجتماعی بر محور قانون و قانون‌سالاری بچرخد. کاری که مصدق بارها و بارها آزمایش کرد و نتیجه گرفت. مصدق هر وقت که در برابر استبداد و استعمار و کارگزاران خود فروش داخلی آن‌ها احساس تنهایی می‌کرد، به مردم روی می‌آورد و از آن‌ها کمک می‌گرفت و هیچ‌گاه خود را یک لحظه از حمایت افکار عمومی بی‌نیاز نمی‌دانست. مراجعه به افکار عمومی و برگزاری چندین رفراندوم و نظرخواهی از مردم شاهد این ادعا است.

او معتقد بود که اگر با ملت

صادقانه برخورد شود و صادقانه به آن‌ها آگاهی داده شود، جامعه احتیاج به هیچ نوع قیم یا وکیلی ندارد. مصدق باور داشت که: «... مردم تمام مسایل را خوب تشخیص می‌دهند، خادم را تشخیص می‌دهند و کسی را که شانه از زیر بار خالی می‌کند خوب تشخیص می‌دهند. خوب، بد، زشت و زیبا را همه می‌گویند.»^۶

او برخلاف کسانی که تحول و پیشرفت را فقط در گرفتن ظواهر تمدن غرب از راه کسب دانش آن هم از سوی قشر پول‌دار و مرفه می‌دانستند اعتقادی نداشت. مصدق اصلاحات از رأس هرم و نگاه از بالا به پایین را عملی کاملاً ظاهر فریب و رو بنایی می‌دانست. وی به سختی اعتقاد داشت چنان چه اصلاحات زیرساختی از پایین هرم آغاز شوند، با بالا رفتن سطح دانش و خرد جامعه، میزان ناهسامانی‌ها هم کاهش می‌یابند. وی باور داشت تا سطح فرهنگ و فهم و شعور یک ملت آن قدر اوج نگیرد که بتواند در سرنوشت خود دخالت کند و زیرساخت‌های حاکمیت ملی را بنیان نهد، آراستن جامعه به ابزار علم و دانش و تحصیلات دانشگاهی از بالا، پرداختن به ظواهر است و کاری عبث و بیهوده به شمار می‌رود.

مصدق در خاطرات خود می‌نویسد: «چنانچه غذایی خوب تهیه نشد مصرف‌کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض می‌کنند ولی اگر وزارتی خوب اداره نشد، هیچ فردی از افراد از نظر مصالح اجتماعی اعتراض نخواهند نمود. تا مردم به امور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند، چنان چه بهترین تحصیلات را هم اشخاص کرده باشند کوچک‌ترین استفاده از آن‌ها نخواهند نمود.»^۷

